روزنامه شرق

سه‌شنبه ۱۹ مهر ۱۳۹۰ ● ۱۳ ذی‌القعده ۱۴۳۲ ● ۱۱ اکتبر ۲۰۱۱ ● سال نهم ● شماره پیاپی ۱۳۶۵ ● شماره ۴۴۱ دوره جدید ● ۲۰صفحه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۱ اذان مغرب ۱۷:۵۳ اذان صبح فردا ۴:۴۴ طلوع آفتاب ۶:۰۸



یک صبح پاییزی «عظیم خلیلی» درگذشت



شرق: عظیم خلیلی، شاعر معاصر روز شنبه (۱۶ مهر) به دلیل از کار افتادن کلیه در ۷۰سالگی در بیمارستان البرز گوهردشت کرج از دنیا رفت و روز گذشته، دوشنبه ۱۸ مهر در بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد. عظیم خلیلی متولد سال ۱۳۲۰ بود و مجموعه شعرهای «عاشقانه»، «موج»، «شال» و «ماهیگیر و دریا» از او انتشار یافته بود. محمدعلی سپانلو در گفت‌وگو با «شرق» او را شاعری خوش قریحه دانست و به انتخاب دو شعر از خلیلی در کتاب «هزار و یک شعر» که گزیده‌ای از شعر معاصر است، اشاره کرد.

پرسش از فرهنگ

«بی‌فرهنگی» چه معنایی دارد



ناصر فکوهی

■ واژه «بی فرهنگ» یا اصطلاح «فرهنگ کاری را نداشتن» در زبان فارسی امروز، به‌ویژه در شهرها و به‌خصوص در میان اقشار تحصیلکرده، به شکل گسترده‌ای به کار می‌رود. به‌این ترتیب دایما از «فرهنگ» و از «داشتن» یا «نداشتن» آن صحبت می‌شود. این البته در حالی است که کمتر کسی می‌تواند تعریف دقیقی از آنچه فرهنگ می‌نامد ارایه دهد جز «راه و روش» ی که به نظر او باید به کار گرفته می‌شده، اما نشده است. در اینجا می‌توان گروهی از پرسش‌ها را مطرح کرد: نخست آنکه آیا این مفهوم خاص جامعه و زبان ماست؟ در این مفهوم چه معنایی نهفته است؟ آیا دارای ارزش و اعتباری علمی هست یا نه؟ با شکل گرفتن جوامع صنعتی مدرن و شهرنشینی در دوران معاصر بود که مفهوم «بی‌فرهنگی» یا برخورداری از «فرهنگ بالا» در برابر «عقب افتادگی»، «وحشی‌بودن» و غیره شکل گرفت. نخست اشراف اروپایی بودند که «فرهنگ» را خاص خود می‌دانستند و هم مردم فقیر را «بی فرهنگ» می‌دانستند و هم مردمان کشورهای دیگر را «بدوی» و «وحشی» و فاقد فرهنگ می‌شمردند. در نهایت نیز از ابتدای قرن بیستم، هرچند وجود نوعی از «فرهنگ» را ـ چه نزد مردم پایین‌دست و چه نزد مردمان جوامع دیگر ـ پذیرفتند همواره آنها را با صفاتی نظیر «فرهنگ عامیانه» یا «فرهنگ ابتدایی» به کار می‌بردند.واژگانی که بعدها در نظام‌های شهرنشینی رایج شدند و میان کنشگران اجتماعی به صورت «ناسزا» یا «تحقیر» دیگران به کار رفتند، از همین ریشه می‌آیند. «بی‌فرهنگی» در واقع معنای نوعی «عقب ماندگی» را می‌دهد و کسی که از دیگران به دلیل «نداشتن فرهنگ» این یا آن کار، انتقاد می‌کند، به صورتی تلویحی خود را دارای این فرهنگ می‌داند. اما واقعیت اغلب در آن است که نسبت دادن مفهوم «بی‌فرهنگی» به دیگری لزوما به معنای برخورداری از فرهنگ نزد کسی نیست که این واژه را به کار می‌برده مثال این امر را به صورت گسترده در اطراف خود می‌بینیم. کسانی که از دیگران در موقعیت خاصی گله می‌کنند و آنها را فاقد فرهنگ آن کار ـ برای نمونه رانندگی ـ می‌دانند، خود در همان موقعیت یا در موقعیت‌های مشابه به‌گونه‌ای یکسان عمل می‌کنند. در نتیجه، این‌گونه واژگان اغلب راهی برای سلب مسوولیت از خویشتن، رفتار خود و انتقال مسوولیت آن به دیگری است. برای مثال در جامعه ما استفاده از دروغ، چاپلوسی و عدم رعایت حق دیگران در اکثر موارد تحت عنوان «بی‌فرهنگی» دیگران و ضرورت «همرنگ جماعت شدن» توجیه می‌شود. در نهایت «بی‌فرهنگی» به صورتی مطلق، معنای چندانی ندارد، زیرا همه کنشگران در هر سطحی در چارچوب یا چارچوب‌های خاصی دارای «فرهنگ» هستند و این فرهنگ چیزی جز همان نظام‌های رفتاری و فکری نیست که در جامعه باید به آن عمل کنند اما این نظام‌ها نزد همه افراد، یکسان نیست، هرچند جز در مواردی که با موقعیت‌های بیمارگونه روبه‌رو باشیم، می‌توان همواره انتظار داشت که سطح سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی را در یک فرد یا گروه از طریق بهبود محیط او و بهبود تربیت خاص او ارتقا داد. در حقیقت تصور یا توهم ذاتی بودن «بی‌فرهنگی» یا غیرقابل تغییر بودن آن، یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتی است که می‌توان در این حوزه مرتکب شد و چرخه‌های حاصل از این تفکر می‌توانند به آسیب‌های جدی و تنش‌های سخت اجتماعی منجر شوند. کنشگران اجتماعی در برخورد با یکدیگر بیشتر از آنکه از ابزارهای دافعه یعنی تحقیر و حذف، کنشگر دیگر استفاده کنند، نیاز به آن دارند که از سازوکارهای همسازی بهره ببرند. برای این کار، هرکس بهتر است ابتدا از تحلیل و تفکر بر موقعیت خود آغاز کند. این روش را در علوم اجتماعی «بازتابندگی» می‌نامند. به عبارت دیگر آنچه به‌مثابه یک «آسیب» نزد دیگری برای ما گران می‌آید، می‌تواند به جای آنکه به‌سادگی با محکوم کردن دیگری و خارج دانستن خویش از آن حوزه آسیب، ما را به بررسی رفتار خویش در آن حوزه وادارد و در این صورت خواهیم دید که اگر «بی‌فرهنگی» در همان معنای عامی که از آن فهمیده می‌شود، در جامعه‌ای وجود داشته باشد، لزوما نزد همه کنشگران اجتماعی (به جز استثناهایی که بیشتر قاعده را تایید می‌کنند) است و بنابراین اگر نیاز و لزوم مقابله و از میان بردن این «بی‌فرهنگی» نیز احساس شود، لزوما باید از قابل دسترس‌ترین شکل آن و موثرترین راه آن، یعنی تغییر رفتار فردی و گروه‌های اجتماعی که هر فرد متعلق به آن است کار را آغاز کرد و نه صرفا از نوعی «انتقاد» نسبت به دیگری که نه تنها هیچ تاثیری بر نظام اجتماعی ندارد بلکه سبب نوعی «از خود بیگانگی» فرد نسبت به موقعیت خویشتن می‌شود.

تولدی دیگر

شفیعی کدکنی، زبان روزگار ما

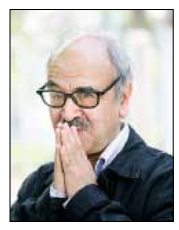


علی دهباشی

محمدرضا شفیعی کدکنی (متولد ۱۹مهر ۱۳۱۸) از استثناءهایی است که توانسته دو هنر متناقض را در وجود خویش جمع کند: شاعری و محققی را. طرفه آنکه در هر دو نیز بسیار مهارت دارد. سخت است باور کردن اینکه ببینی محققی که ساعت‌ها و روزها در پی یک ارجاع، لابه‌لای نسخه‌های خطی و منابع دیریاب زندگی می‌کند ولی قدرت خلاقیت شاعری خود را حفظ کرده است. از طرف دیگر ببینی کسی که چنین خلاقیتی در سرایش شعر دارد بسیار استوار هم شعر می‌گوید یعنی فرم شعرش نیز در اوج مرزهای هنری است. ضمن آنکه زبان شعری پیراسته‌ای دارد، تنوع واژگانی بسیاری در شعر او به چشم می‌خورد که خواننده را به این نتیجه می‌رساند که رسیدن به چنین زبانی به سادگی حاصل نمی‌شود. پیشینه‌ای می‌طلبد. گاه کلمات را به‌گونه‌ای به کار می‌گیرد که گویی زبان روزگار ماست. گاه نیز ترکیبات ساده را به خوبی وارد شعرش می‌کند عاطفه و تخیل قوی هم دو عنصر بارز شعر او هستند. هم از این‌روست که دکتر عبدالحسین زرین‌کوب درباره شعر او گفته است: «شعر، شعر جوهردار، شعر بی‌نقاب همین است.» تیراژ وسیع اشعارش در دوره‌های مختلف گواهی بر مقبولیت شعری او نزد خوانندگان شعر و عموم مردم است. نوآوری او از آنجا که ریشه در سنت هم دارد پذیرفته است. شفیعی کدکنی نیاز اجتماعی روزگار خود را دریافته و به موقع بدان پاسخ گفته است.

قطعا شناخت وی از ادب و فرهنگ و تاریخ ایران در این رهگذر نقش مهمی ایفا نموده است. شفیعی کدکنی از این حیث در میان نوگرایان یک استثناء به شمار می‌رود. سادگی و صمیمیت او به شعرش غنا بخشیده است. طبیعت هم در جای‌جای شعرش نمودی گسترده دارد اما این طبیعت در شعر شفیعی کدکنی همراه انسان است جدا از او نیست و همین مساله شعر او را صمیمی‌تر و طبیعی‌تر می‌کند. شعرش اساطیر و تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی را نیز در خود جای داده است. اما کاملا طبیعی.

تحقیقات دامنه‌دار و وسیع شفیعی کدکنی هم بر هیچ کسی که آشنایی مختصری با فرهنگ و ادبیات این مرز و بوم داشته باشد پوشیده نیست. با تصحیح انتقادی اسرارالتوحید و آثار عطار و نگارش مقدمه و تعلیقات مفصل بر آنها نشان داد که یک فرد کم‌نظیر در این حوزه است.



با تعریفی که از تصوف به عنوان نگاه هنری به الهیات ارایه داد و با تحقیقات کم‌نظیری که در باب تصوف در مجموعه «از میراث عرفانی ایران» انجام داد نمایاند که می‌توان تصوف و زیبایی‌های آن را درک کرد و عیب‌ها و نقایص آن را به بوته نقد کشید.

از طرفی پیش از همه اینها با نوشتن دو کتاب «موسیقی شعر» و «صور خیال در شعر فارسی» بدیع‌ترین و عالمانه‌ترین تحقیقات در باب موسیقی و تخیل را به انجام رسانید.

شفیعی کدکنی با آنکه خود سهم به‌سزایی در جریان شعر معاصر دارد توانسته به داوری بی‌غرضی در باب شعر نو بنشیند و به نقد و تحلیل آن چنان‌که بایسته و شایسته است بپردازد.

در آخر در بررسی کارنامه علمی شفیعی کدکنی معلمی او را نیز نباید از یاد برد. شفیعی شاعران بسیاری پرورده که از میانشان آنها که ظرفیت و توان و استعدادی داشته‌اند امروزه هرکدام در حوزه‌ای صاحب‌نظرند.

بازتاب

جاسوسی که از سرما خلاص شد



فرزاد فربد
مترجم

در صفحه آخر روزنامه وزین «شرق» در تاریخ یکشنبه هفدهم مهر مطلبی با عنوان «هوار از این اشتباهات متداول» به قلم خانم مینو مشیری چاپ شد که در بخشی از آن به ترجمه عنوان کتاب «جاسوسی که از سردسیر آمد» اشاره شده بود. یادداشت زیر را با احترام فراوان فقط محض اطلاع منتقد گرامی و دیگر دوستانی که ترجمه عنوان این کتاب را نادرست می‌دانند، می‌نویسم و خواهشمندم آن نشریه وزین آن را در همان صفحه‌ای که نقد مربوطه قرار داشت چاپ کند. عنوان کتاب به انگلیسی The Spy Who Came in from the cold است.

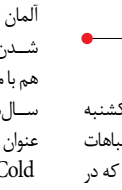
با رجوع به واژه‌نامه می‌توان به‌سادگی پی برد که معنای آن «دوباره به کار گرفتن» جاسوس مذکور است. ولی نکته ظریف‌تر از این است. در فصل اول کتاب زمانی که الک لیماس (جاسوس داستان) با فرمانده خود دیداری دارد، فرمانده دنیای جاسوسی را به هوای سرد آلمان تشبیه می‌کند و از او می‌خواهد قبل از بازنشسته شدن، کمی دیگر در آن سرما بماند تا آخرین ماموریت هم با موفقیت انجام شود (پس چنین نیست که لیماس سال‌ها اخراج شده و ناگهان دوباره به کار گرفته شود). عنوان فصل پایانی هم که در آن لیماس کشته می‌شود In from the Cold است، چون در واقع تنها با مرگ از این دنیای سرد خلاص می‌شود.

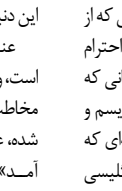
عنوان درست کتاب «جاسوسی که از سرما خلاص شد» است، ولی پس از مشورت با ناشر محترم و با توجه به ذهنیت مخاطب ایرانی نسبت به کتاب و فیلمی که از روی آن ساخته شده، عنوان نادرست ولی آشنای «جاسوسی که از سردسیر آمد» برای آن انتخاب شد که البته این توضیح در مقدمه کتاب هم آمده است. پس چنین نبوده که عنوان «همین‌طور کترای و واژه به واژه» ترجمه شده باشد. شاید اگر منتقد گرامی کمی با دقت داستان را مطالعه فرموده بودند، چنین اظهار نظری نمی‌کردند. شاید هم سال‌ها پیش کتاب را خوانده‌اند و براساس آنچه در ذهن‌شان مانده نظر داده‌اند.

برداشت آخر

همای «نوبل اقتصاد» روی شانه‌های دو آمریکایی

شرق: جایزه نوبل اقتصاد امسال به کشوری رسیده است که دولتمردان آن سرزمین با پیامدهای بحران اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به نوشته واشنگتن‌پست، امسال دو آمریکایی به نام‌های «توماس جی سارجنت» از دانشگاه پرینستون و «کریستوفر سیمس» از دانشگاه نیویورک، برنده جایزه ۱/۵ میلیون دلاری نوبل شدند؛ جایزه‌ای که ماحصل تحقیق این دو نفر درخصوص «واکنش اقتصاد به سیاست‌های بانک‌های مرکزی و دولتمردان» بود. این دو نفر در تحقیقاتی جداگانه با موضوعی واحد، تحقیقات خودشان را روی انتظارات مردم از اقتصاد متمرکز کردند. آنها با انتقاد از سیاست‌های بانک‌های مرکزی که برای مبارزه با تورم، رشد اقتصادی را کند می‌کنند، از آنها می‌خواهند که روند انتظارات مردم را در راستای تحقق تغییر دهند. برای این دو نفر، کلید این تحقیقات از روزی خورده شد که در سال ۲۰۰۸ رکود اقتصادی بی‌سابقه‌ای قدرت‌های اقتصادی را دربرگرفت. معدود کشورهایی بودند که توانستند در سال ۲۰۰۸ از این مهلکه جان سالم به در برند. نتیجه این تحقیقات نشان داد که سیاست‌های اقتصادی بانک مرکزی هر کشوری با رکود اقتصادی جاری مرتبط است. «سارجنت» بارها درخصوص این مساله تحقیق کرد و با بررسی روند تاریخی این مساله در مقاله‌ای با عنوان «برخی حساب‌های مالی ناخوشایند» نقش بانک‌های مرکزی را درخصوص افزایش تورم موثر اعلام کرد. نکته کلیدی تحقیقات سارجنت در این است که او با بررسی خط‌مشی حکومت‌ها، آنها را از تهیه فهرست سیاهی که ممکن است به کاهش مالیات یا افزایش نرخ سود ختم شود، بر حذر می‌دارد. سیمس، دیگر برنده جایزه نوبل اقتصادی نیز با موضوعیت نقش بانک مرکزی، مطالعات خود را به ارتباط سیاست‌های پولی (بانک مرکزی) با کاهش بودجه متمرکز کرد. او نیز همچون دیگر برنده هموطن خود، دولت‌ها را از تاثیرپذیری در برابر انتظارات مردم برحذر می‌دارد.

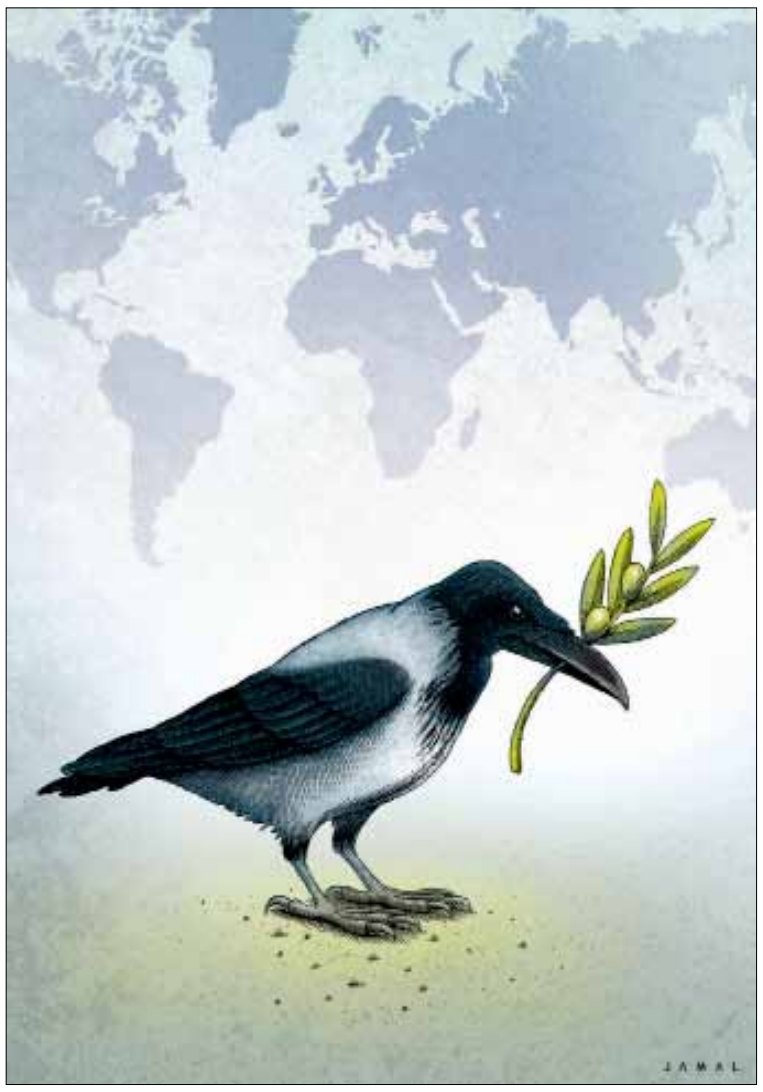




کارتون خواب



جمال رحمتی
jamalrahmati@yahoo.com



تاش

آسمان تهران پرنده ندارد



محمدابراهیم جعفری
نقاش

این هفته کلمه یادداشتک (یادداشت کوچک) را پیدا کردم البته در فرهنگ فارسی معین نبود، شاید هم از قلم افتاده است.

یادداشتک شماره ۱:

من ادعا می کنم که هنرمند نیستم، اما باورهایی دارم که گویی از همزاد شدن با گیاه و پرنده در من پیدا شده است و چون با این دو همزاد شده‌ام، ابر و باد و باران به رویاهای من پیوسته است. در آغاز جوانی بوی کاهگل و آواز پرنده مرا از شبستان خانه به راه‌پله‌های پشت‌بام می‌کشید و در آنجا از راه خواب نیمروز به سفرهای کودکی‌ام می‌رفتم. این سفرها از روزهای ۷۰سالگی گذشت و تا به خود آمدم هنوز هم بی‌آنکه ویزا بگیرم به دیارهای ناشناخته سفر می‌کنم و خوب می‌دانم که «در سفر هرکس به مقصد می‌رسد / می‌ایستد / من سفر را دوست دارم / مقصد من رفتن است.»

و چه خوب گفته‌اند که «شعر اغلب از دریچه‌ای وارد می‌شود که نامربوط می‌نماید.»

یادداشتک شماره ۲:

زبان دانشگاه، دارای الفبا و لحن مخصوصی است. ما مدرسان رشته‌های هنری، فکر می‌کنیم که زبان دانشجویان را ـ که بعضی از آنها هنرجو! هم هستند ـ می‌فهمیم اما من با تجربه ۵۰ساله می‌دانم زبانی را که دانشجویان رشته‌های هنری برای گذراندن واحدهای برنامه‌ریزی شده ، انتخاب می‌کنند زبان دل آنها نیست! آنها اکثر با گشت‌وگذارهایی که از طریق اینترنت و غیره در دنیا پیرامون دارند با رویاهای گوناگون و متفاوتی از برنامه‌ها به دانشکده‌های هنری وارد می‌شوند اما مدرسانی که اغلب می‌دانند هنر درس نیست، هر کدام که با تجربه‌اند، تجربه‌های خود را تدریس می‌کنند و آنها که با تجربه نیستند ناچارند یا تجربه دیگران یا نوشته‌های کتب درسی را تدریس کنند و به قول همکاری، درس‌های مبانی بیشتر به تبانی نزدیک می‌شوند. من به تعداد سال‌هایی که تدریس کرده‌ام، نحوه‌های مختلف تدریس مبانی را دیده‌ام، آیا این نحوه‌های تدریس که در دانشکده‌ها به ثبت رسیده‌اند و آیا کتابی که «مبادی سواد بصری» نام دارد می‌تواند مبنای صحیح و غیرقابل تغییری برای تدریس در دانشگاه باشد؟

کتاب‌هایی که برای تدریس در هنرستان به چاپ رسیده‌اند خیلی که هنر کنند مانند کتاب‌هایی هستند برای تدریس طریقه کاشت و برداشت میوه‌های گوناگون که اغلب باغبان‌های باتجربه اگر هنر کنند و کتاب‌ها را پس از مطالعه ببندند و با شناخت هنرجویان هر دوره به جای مطالب کتاب تجربه خود را باور داشته باشند امکان دارد حداکثر ۴۰، ۵۰درصد در کارشان موفق شوند.

جهان، با سرعت باور نکردنی در حال تحول است و ما سال به سال ناچاریم قوانین تازه‌ای برای تدریس و آموزش هنر تدوین کنیم و در این کار مهم، اولین شرط آن است که قوانین جدید را نه در راستای قوانین کهنه ایجاد کنیم بلکه می‌توان به جرات گفت برای ساختن بنایی نو باید در حد توان‌مان از پایه‌های پوسیده فاصله بگیریم. هرچند که در رابطه اذهان معلمان با هنرجویان می‌توان گفت که هیچ ذهنیتی قابل انتقال به ذهن دیگری نیست اما شرط موفقیت ذهنی راهنمای هنری این است که هر ساله در وجودش برگ‌های کهنه بریزند و برگ‌های تازه‌ای سبز شوند.

پرنده‌ها هم برای کوچ کردن هرچند وقت‌یکبار برای رسیدن به مقصد، آسمان خود را تغییر می‌دهند.دوستی دارم که پدربزرگش می‌گفت وقتی من جوان بودم در زمستان‌های سرد، مرغابی‌های وحشی از آسمان تهران به طرف شمال کوچ می‌کردند، اما ده‌ها سال است که ما کوچ پرنده‌ها را از آسمان تهران نمی‌بینیم زیرا هوای شهر مسموم شده است. راستی نکند خدایی نکرده در موسسات آموزشی ما به خصوص در پرورش و آموزش هنر هم هوای معنویت مسموم شده باشد به قول یکی از همکاران شاید پرنده‌ها هم در کوره‌راه‌های شهرت مسموم شده باشند.

ابوعطا

روز جهانی تخم‌مرغ



هادی چپردار

■ البته بر هر کس و ناکسی تابلو و مبرهن است که لابد ما عامل امپرسیالیست و فمینیسک جهان‌خوار می‌باشیم که همیشه آقای معلم تکه‌هایی از انشاهای ما را خط می‌زند و نمی‌گذارد بخوانیم. مثلا هر وقت درباره آب‌بازی و جنجال‌شکنی می‌نویسیم، آن تکه از انشای ما را حذف می‌گرداند و هر وقت درباره جستارگشادی می‌نویسیم یا به صحنه هیجان‌انگیز اعدام قاتل‌ها اشاره می‌نماییم، باز هم قبل از آنکه انشای خود را در این صفحه بخوانیم، آن را خط می‌زند. و ما نمی‌دانیم آقامعلم کبیر ما که بعضی‌ها از شدت کبیر بودن وی را سرکبیر یا سردبیر می‌نامند، چرا به اعداد ۳۰۰۰ و میلیارد و حتی هر عدد دیگری که ۳ داشته باشد حساسیت می‌باشد. و تازه می‌خواهد زنگ انشای ما را که الان سه‌شنبه‌ها می‌باشد، به دو روز در هفته افزایش بگرداند. اما با این حذف‌ها بعضی از آدم‌ها مثل این پورساحلی که همه‌اش سر کلاس دلقک‌بازی می‌گرداند ما را مسخره می‌گردانند که انشاهایش بی‌خاصیت گردیده. بنابراین حالا که این آقامعلم نمی‌گذارد ما درباره نوشابه خانواده و محیط‌بانان و پل مدیریت انشای خود را بگردانیم، ما هم انشای این هفته خود را درباره روز جهانی تخم‌مرغ می‌گردانیم.

و همان طور که بر همگان واضح و مبرهن می‌باشد و حتی اکبرزاده که هر سال رفوزه می‌شود هم می‌داند، ۱۷ مهر روز جهانی تخم‌مرغ می‌باشد. و به خدا ما راست می‌گوییم و شوخی نمی‌گردانیم. به همین دلیل در ۱۷ مهر شبکه‌های تلویزیون و رادیو و روزنامه‌ها با مسوولان و مدیران مرکز اشاعه تخم‌مرغ در کشور مصاحبه گردانند تا زیرساخت‌های تخم‌مرغ‌مداری نهادینه گردد و راهکارهای چالش‌ها برون‌رفت گردانند.

همچنین در این روز دبیر ستاد ترویج و توسعه تخم‌مرغ به شنوندگان ارجمنگ استحضار گردانید که ارزش غذایی تخم مذکور ۱۵۰ کالری می‌باشد، اما این تخم مفید معادل ۲۰۰۰ کالری انرژی می‌گرداند و بنابراین مردم‌ها باید صبح‌ها یک فقره تخم‌مرغ میل بگردانند و مردم‌ها در هر سنی این تخم را میل بگردانند، حتی خانم‌های باربردار و آنها که خیلی پیر می‌باشند و با ناصرالدین‌شاه عکس دونفره دارند هم میل بگردانند. همچنین دبیر مذکور گفت که تخم‌مرغ اسیدهای آمنه دارد که یک ماده غذایی خوب می‌باشد. و به نظر ما مرغ‌ها اسم این اسید را در ستایش آمنه که اسیدپاش را بخشش گردانید روی اسیدهای تخم خود گذاشته‌اند. بنابراین جا دارد از مرغ‌های عزیز که با تحمل سختی بسیار اسیدهای آمنه می‌گردانند تشکر بگردانیم.

همچنین دیروز معاونت ستاد گسترش زرده نیز در مصاحبه‌ای اعلام گردانید که فرقی بین زردهای کمرنگ و پررنگ نمی‌باشد و همین که تخم‌مرغ زرده داشته باشد، از سرمان زیاد هم می‌باشد. البته بعضی تخم‌مرغ‌ها دو فقره زرده دارند که نشان می‌دهد دلاورمرغان عرصه مرغداری موضوع را خیلی جدی گرفته‌اند. راستی یک‌بار بابای ما یک فقره تخم‌مرغ شترمرغ خریده بود. و وقتی مرغ‌ها این قدر تلاش می‌گردانند، دیگر ببین شترمرغ‌ها چقدر تلاشگران عرصه خودکفایی می‌باشند.

بنابراین ما نتیجه می‌گیریم که باید از رسانه‌ها تشکر بگردانیم که در روزهای مهمی مانند روز جهانی تخم‌مرغ کاربست‌ها را فرهنگسازی می‌گردانند تا مردم‌ها از مسایل مهم روز آگاهی بگردانند و جا دارد که مردم‌ها در این روز در حمایت از مرغ‌ها خوشحالی بگردانند، اما مواظب باشند ماجرا به کارهای فمینیسکی یا جنجال‌شکنی و آب‌بازی منجر نگردانند. و سردبیر سرکبیر ما هم بداند که تا وقتی انشای ما را کوتاه می‌گردانند، ما هم همانند رسانه‌های دیگر جز درباره موضوعات مهم روز مانند تخم‌مرغ نخواهیم نوشت. اوهوم.

برش از اخبار

کنسرت خیریه پرواز در محک

■ کنسرت گروه تنبور «کیهان» با نام کنسرت «پرواز» به سرپرستی سیدمحمد ذوالنوری، ۲۱ و ۲۲ مهر ۹۰ (پنجشنبه و جمعه) ساعت ۱۹ در سالن آمفی‌تئاتر محک برگزار خواهد شد. عواید حاصل از این کنسرت به نفع این مرکز حمایت از کودکان مبتلا به سرطان خواهد بود. هرچند این کنسرت، گروه تنبور کیهان نام دارد، اما پیانو و نی نیز تنبورنوازان را همراهی خواهد کرد. در این کنسرت، سیدمحمد ذوالنوری، سرپرست، آهنگساز و نوازنده تنبور را افرادی چون امیر سیاووش‌پور، خواننده و نوازنده نی؛ همخوان و نوازنده پیانو، صنم پاشایی؛ یاشار خدایی، نوازنده دف وگروه نوازندگان تنبور همراهی خواهند کرد.

